

# آن سوی نظریه «حرفه‌ها»ی پارسونز

برنارد باریر

ترجمه اکبر احمدی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی  
و پژوهشگر مسائل فرهنگی و اجتماعی

همانطور که جفری الکساندر alexandr

jeffry (۱۹۸۳) یادآور شده است جدال بر سر

هر موضوعی در میان بیشتر زیر مجموعه‌های

تجربی اصلی جامعه‌شناسی بر روی مجموعه

خاص قضایای پارسونزی متمرکز شده است که به

راستی در ترکیبهای مطرح شده معرف تفکر پارسونزی بوده

است. این موضوع یقیناً درباره جامعه‌شناسی حرفه‌ها

مشاهده می‌شود. از ۴۵ سال پیش تا انتشار اخیر مطالعه

برجسته هاینز و لاومن Heinz and lauman (۱۹۸۲)، درباره

حقوقدانان شیکاگو Chicago Bar تقریباً جهت‌گیری همه

مطالعات نظری و تجربی در حوزه جامعه‌شناسی حرفه‌ها

تحت تأثیر مقاله بنیان ساز پارسونز با عنوان حرفه‌ها و

ساخت اجتماعی The professions and social structure

(۱۹۳۹) تنوعی از نوشته‌های بعدی او درباره حرفه‌ها بوده

است. تجزیه و تحلیل هنجارها، ساختها و نظامهای حرفه‌ای

پارسونز، را بسیاری از افراد در قالبی تجربی به کار گرفته و

برخی دیگر آن را نپذیرفته‌اند و نیز افراد دیگری آن را اصلاح

کرده‌اند که پیش‌زمینه‌ای اساسی را برای توسعه نظریه و

تحقیق درباره حرفه‌ها شکل داده است. قصد من توصیف و

توضیح مکان امروزی مان در درک جایگاه حرفه‌ها است و

نیز جایی که باید در آینده برای فهم بهتر جایگاه حرفه‌ها در

جامعه مدرن قرار بگیریم. نخست، مفید است تا درباره

بسیاری از منابع مورد استفاده پارسونز در تجزیه و تحلیل

حرفه‌ها توضیحی بدهیم. این منابع به ما کمک می‌کنند که  
حسن‌ها و محدودیت‌های کار پارسونز را بهتر درک کنیم.  
همچنین توصیفی از این منابع، چشم‌اندازی از نقدهای  
مختلفی که کار پارسونز را بر روی حرفه‌ها، تأیید کرده‌اند  
مطرح خواهد کرد.

۱- مرکز ثقل تئوری: همچون همه کارهایش علاقه  
اصلی پارسونز به حرفه‌ها، در سطحی نظری مطرح بود.  
همانطور که عوامل عقلانی و ابزاری در سنت فایده‌گرای  
تفکر غربی همچون استثنایی بر سنتهای فکری دیگر مطرح  
شده بودند ایجاد عناصر هنجارگذار و نیز غیرعقلانی، در  
طرح نظری پارسونز عاملی بسیار مهم بود که در کنش

انسانی مدنظر بود. پیش از اینکه به تحلیلی کاملاً مثبت از جایگاه عوامل هنجارگذار در کنش انسانی و نظامهای اجتماعی و فرهنگی ادامه دهیم این موضوع باید دائماً در نظرمان باشد که پارسونز به صورتی منفی مایل بود محدودیتهای نظری و تجربی نظریه فایده‌گرا را آشکار نماید. علاوه بر اینکه در کتاب ساخت کنش اجتماعی Social Action The Structure of به گونه‌ای انتزاعی بر اساس اصطلاحات نظری درباره این موضوع منفی بحث کرده است. او کوشیده آن را به طور تجربی و عملی در مورد حرفه‌های جدید نشان دهد. به نظر پارسونز رفتار در حرفه‌های جدید صرفاً بر اساس قواعد ابزاری نمی‌تواند درک شود. اگرچه حرفه‌ها در ویژگیهای اساسی فردگرایی، کنش‌گرایی و عام‌گرایی با

### منتقدان پارسونز بدون دلیل

موجه اظهار داشته‌اند که او رابطه

میان تئوری و واقعیت را درک

نکرده بود و سازنده صرف

نظریه‌های انتزاعی بوده است به

هیچ وجه درست نیست.



شغل بازرگانان شباهت دارد، آنها در جنبه‌ای مهم، که فقط می‌تواند با واقعیت تمایز هنجارگذار توضیح داده شود از هم متفاوت هستند. در حالی که هنجارها برای بازرگانان، رفتار مبتنی بر منافع فردی را در بازار تجویز می‌نمایند. برای حرفه‌ایها رفتار جهت‌گیری به سوی دیگر other-oriented (که بعداً جهت‌گیری به سوی جمع Collectivity-oriented نامیده شد) را تجویز می‌کنند. همچنین پارسونز در مقاله مشترک دیگری، که در سال ۱۹۴۰ منتشر شد، تفاوتی را مشخص کرد که ناشی از تسلط تعیین‌گر هنجارگذار بودند، نه تفاوتی که از انگیزه‌های متفاوت عقلانی سرچشمه می‌گرفتند.

پارسونز در سال ۱۹۳۹ در کمک به طرح نظری مثبت خود، نخستین گزارش از طرح متغیرهای الگویی‌اش را ارائه داد که شرح نظری کلی از مجموعه متغیرهای تحلیلی برای توصیف عناصر منعطف هنجارگذار در هر نوع کنشی بود.

این طرح در سراسر توسعه نظری بعدی او مهم بود.

**۲- اطلاعات تجربی:** دومین منبع مورد استفاده پارسونز در تحلیل حرفه‌ها، داده‌های تجربی بود. در اوایل دهه ۱۹۳۰، پارسونز زمانی را به قدم زدن در بخش آموزش بیمارستانهای بوستون Boston سپری کرد و با روش تصادفی رفتار متخصصان کلینیکی و محققان پزشکی را مشاهده کرد. البته آن، زمانی بود که آنان در بخش آموزش بیمارستانها تسلط داشتند. پارسونز به بخش آموزش می‌رفت و به مکالمات رسمی و غیررسمی استادان و دانشجویان گوش می‌داد. او فکر می‌کرد اطلاعاتی که از این طریق جمع‌آوری شوند این نظر او را اثبات می‌نمایند که رفتار حرفه‌ای جدا از موقعیت نهادی شده که به گونه‌ای هنجاری ساخته شده و در آن موقعیت، رفتار مزبور شکل گرفته است، نمی‌تواند فهمیده شود. پارسونز همچون مشاهده‌گر رفتار بازرگانان و هنجارهای راهبر رفتار آنان، مانند یک دانشجوی دقیق ادبیات اقتصادی، به‌راستی کسی بود که مطالعات خود را خارج از علوم اقتصادی شروع کرده و همچون مشاهده‌گری مشتاق جامعه آن هنگام امریکا بر این تصور بود که کاملاً در ادعای تعیین‌کننده‌اش درباره راهبری نهادی شده محق است. بعداً به بعضی ضعفهای پارسونز در دستیابی به داده‌های تجربی و مسأله اندازه‌گیری در کار او باز می‌گردم.

**۳- جهت‌گیری ارزشی و ایدئولوژیکی پارسونز:** جهت‌گیریهای ارزشی و ایدئولوژیکی پارسونز، منبع دیگر مورد استفاده او در تحلیل حرفه‌ها بودند که روابطی متقابل داشتند. او در مرحله اول فعالیت علمی‌اش و نیز در سراسر آن، نه تنها ارزشهای اصلی غرب مدرن همچون عقلانیت، فعالیت، جهت‌گیری جمع‌گرا، عام‌گرایی و فردگرایی نهادی شده را در نظر داشت بلکه به برتری این ارزشها قائل بود. اگرچه او این ارزشها را در هر کجای جامعه مدرن می‌دید تحسین و تصدیق می‌کرد، بر این تصور بود که آنها را به صورت کاملاً عینی در حرفه‌ها و در دانشگاه‌ها می‌توان مشاهده نمود. از نظر پارسونز، حرفه‌ها یکی از خصایص متمایز دنیای مدرن غرب بودند. او بر وجود حرفه‌ها و نفوذ زیاد آنها بسیار تأکید می‌کرد.

**۴- عوامل شخصی:** در نهایت، پارسونز به همراه سه

منبع قبلی، منبعی شخصی را نیز درآمیخت. برادر بزرگتر پارسونز، که بسیار مورد تحسین او بود، ناگهان فوت کرد. او پزشکی بود با تمام ویژگیهایی که پارسونز در حرفه‌ها به عنوان کل می‌دید. به علاوه، پارسونز در جامعه پزشکی هاروارد در بوستون در دهه ۱۹۳۰، نمونه‌های بسیار دیگری از انجام خدمت حرفه‌ای پزشکان را به بیمارانشان مشاهده کرد. این زمانی بود که علم پزشکی زیاد پیشرفت نکرده بود و تأکید در این علم بر جنبه درمان‌شناسی بود (Sullivan, 1937 Barber, Lally, Makarushka and). پارسونز در سخنرانیهای کلاسی خود در دهه ۱۹۳۰ و بعد از آن، غالباً از همکاران پزشک دانشگاهی خود در بوستون و به طور تحسین‌آمیزی به اسم یاد می‌کرد.

بعد از آن، پارسونز از این منابع متنوع، تئوری حرفه‌ها را ساخت که به طور کلی به تئوری جامعه‌شناختی‌اش شبیه بود، که آمیزشی از عناصر عقلانی و ابزاری از یک طرف و عناصر ارزشی و هنجارگذار از طرف دیگر بود. با این حال، اصولاً درباره حرفه‌ها در نوشته‌های پارسونز و در آثار بعضی از دانشجویانش این تئوری مهم چند وجهی غالباً صورت عملی و تجربی نیافته است. تحلیل پارسونز از ارزشها گاهی کاملاً مستقیم به صورت قضایای تجربی دریافت شده بود. از جهاتی، پارسونز به تئوری حرفه‌ای‌ها توجه کمتری نشان می‌داد. او کاربرد دقیق تحقیقات تجربی سیستماتیک را، که غالباً در ارائه سایر ایده‌هایش لازم می‌دانست، در این تئوری ضروری ندید.

ناتوانی در فهم نظریه چند وجهی پارسونز را در کار برخی از دانشجویان او و نیز بسیاری از منتقدانش بسیار آشکار می‌توان مشاهده کرد. مثلاً کار رنه فوکس، Renee برجسته‌ترین دانشجوی پارسونز در حوزه جامعه‌شناسی پزشکی *medical sociology* که به خاطر تأکید بسیار زیادش بر عناصر ارزشی و وارد دانستن آنها در فعالیتهای محققان پزشکی مورد انتقاد قرار گرفته بود. فوکس در تجدید نظر بر کارش در کتاب *شجاعت پذیرش اشتباه to Fail* با تأکید بسیار زیاد خاطر نشان کرده بود که اصرار شجاعانه محققان پزشکی بر پذیرش اشتباهاتشان، بیش از انگیزه‌های خودخواهانه آنان برای کسب منزلت برای تحقیقاتشان و بیش از استفاده از موضوعات انسانی در آن

تحقیقات است. از طرف دیگر، منتقدان پارسونز مثل الیوت فریدسون Eliot Freidson که همچون فوکس جامعه‌شناسی برجسته در حوزه پزشکی اما با چشم اندازهای نظری بیشتر ابزاری و کاملاً متفاوت شناخته شده است با جهت‌گیری متفاوتی که دنبال نموده رفتار حرفه‌ای‌تر پزشکی را به علاقه پزشکان به تسلط یافتن بر موقعیت کاری‌شان مربوط دانسته است. تسلط یافتن هم، آنهایی را که به پزشکان کمک می‌کنند همچون پرستاران و هم، بیمارانی که آنها را معالجه می‌کنند (Freidson, 1970a, 1970b). جهت‌گیری ابزاری مشابهی در کار لارسن Larson منتقد نئومارکسیست دیدگاه‌های پارسونز درباره حرفه‌ها مشاهده می‌شود (۱۹۷۷). حداقل به طور ضمنی، سوگیری بسیار ابزاری در کتاب تحسین برانگیز اخیر پل استار paul Starr (۱۹۸۲) نیز دیده می‌شود.

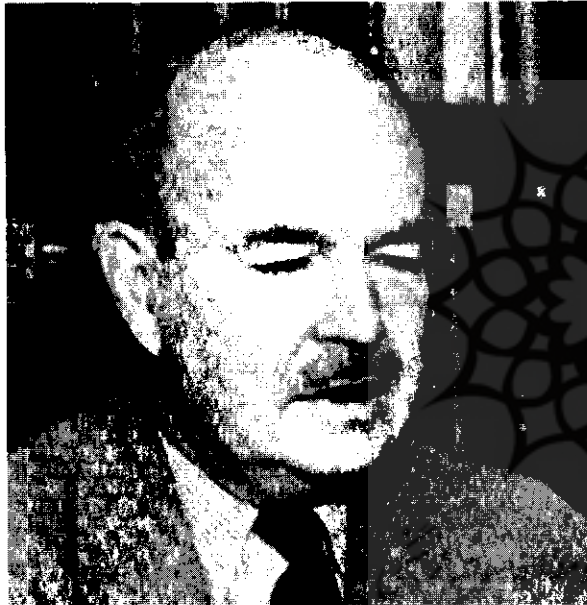
اما، هیچ یک از اینها مهم نیست. احتمال دارد مسیر چند وجهی پارسونزی را دنبال کنیم و عوامل ابزاری و هنجارگذار را در تبیین عملی رفتار حرفه‌ای تجویز نماییم. همانطور که پارسونز نشان داده است عناصر شخصی، اجتماعی-ساختی و فرهنگی را در رفتار حرفه‌ای می‌توان مشاهده کرد و علاوه بر این، هر یک از این سه جنبه، احتمالاً انعطاف‌پذیرند. تبیین یک بعدی و با قطعیت زیاد ممکن نخواهد بود. با چنین ذهنیتی، به بررسی چند موضوع در جامعه‌شناسی حرفه‌ها علاقه‌مندم تا براساس آنچه که به صورت نظریه شکل داده‌ام، تحقیق نمودم یا تحت عنوان موضوعات روش‌شناختی بررسی کرده‌ام نشان دهم که چگونه کار پارسونز درباره حرفه‌ها به تصحیح نیاز دارد. باید چهار موضوع را در ادامه بررسی کنم: اقتدار، قدرت، مسئولیت Authority, Power, and Responsibility, همکارانی، تردید و ریسک Collegiality and Risk, اندازه‌گیری و مدرک تجربی Uncertainty and Evidence, Measurement and Empirical. لازم است تأکید کنم که همه تصحیح‌ها فقط به منظور موافقت با تئوری جامعه‌شناسی کلان پارسونز صورت نگرفته‌اند بلکه کاربرد عملی تئوری مزبور برای حرفه‌ها، انجام چنین تصحیحی را ایجاب می‌نماید.

## اقتدار، قدرت و مسئولیت

قدرت زیاد حرفه‌ها بود. بررسی‌های دیگری درباره‌ی ماهیت حرفه‌ها، ویژگیهای دیگری را به تعریف مذکور افزوده‌اند، اما این ویژگیها خصوصیات ذاتی حرفه‌ها نیستند.

پارسونز به درستی منظورش را از دانش کلی یا از خاص بودن آن مشخص نکرده بود. در نتیجه انتقادات به این واقعیت اشاره نموده‌اند که مشاغل غیر حرفه‌ای - همچون لوله‌کش‌ها - احتمالاً دانشی خاص دارند و بنابراین، آنها متفاوت از حرفه‌ایها نیستند. در حقیقت، یک جامعه‌شناس این سؤال برانگیزاننده را از حرفه‌ای شدن هر کس مطرح می‌نماید. (Wilensky, 1964) ازدیدگاه برخی مساوات طلبان

پارسونز حرفه‌ها را مشاغلی می‌داند که دانشی بسیار کلی و کاربردی دارند. این دانش از مطالعه‌ی نظری و تجربی بسیار منظم طبیعت، چنانکه در حرفه‌های علمی و پزشکی صورت می‌گیرد، از بررسی قواعد و قوانین آن گونه که در حرفه‌ی حقوق انجام می‌شود یا از پژوهش در اخلاق و مسائل معنوی که در حرفه‌ی مذهبی قابل مشاهده است یا از مطالعه در عناصر فرهنگی دیگر، چون تاریخ، هنر و ادبیات به صورتی که در حرفه‌ی آکادمیک عمل می‌شود، سرچشمه گرفته است. کسب این دانش کلی و مهارتهای کاری پیوسته



«به لحاظ استراتژیک، در عین حال

که ممکن است عنصر نظری علم

مهم باشد، نمی‌توان آن را به

تنهایی نیز پذیرفت. نظریه آشکارا

با کارکردش در سازماندهی

شناخت و جودی واقعیت اهمیت

می‌یابد و محقق را به سوی

مشاهدات جدید و کشف روابط نو

و ناشناخته میان واقعیت‌ها

هدایت می‌کند. بنابراین تعامل

دائمی میان نظریه و تجربه،

جوهره علم است.»



رادیکال که به هر طبقه‌بندی خاصی از قدرت و منزلت حرفه‌ها، آن گونه که پارسونز بیان کرده است، انتقاد می‌کنند دانش خاص به نظر نخه‌گرا می‌آید. وظیفه‌ای اساسی برای جامعه‌شناسی حرفه‌ها باقی می‌ماند که نه تنها باید آنچه به معنی دانش کلی است تعریف نماید بلکه لازم است خصوصیات خاص بودن آن را نیز مشخص کند.

چنین تعریفی ترجیحاً باید حداقل بر اساس اندازه‌گیریهای دقیقی قرار بگیرد که تصور روشنی از درجات حرفه‌ای شدن را ارائه می‌دهد. تعریف مزبور از حرفه‌ایها شناخت کلی برای مثال از حقوق دارند اما دستهای دیگر هستند که شناخت جزء به جزء دقیق از قواعد و قوانین خاص دارند. آیا هر دو گروه جزو حرفه‌ایها محسوب

به آن معمولاً مستلزم آموزش تخصصی گسترده‌ای است، اما آموزش گسترده، به تنهایی برای تعریف یک حرفه کافی نیست. یادگیری بندبازی یا بیس بال، احتمالاً مستلزم زمانی طولانی است، اما این نوع دانش، به تعمیم و نظم نیازی ندارد. از آنجا که دانش کسب شده حرفه‌ایها دانش خاصی است پارسونز مفهوم خویشتن‌داری را به تعریف خود از کنترل رفتار حرفه‌ایها اضافه کرد که در واقع باید خود آنان اعمال کنند. همچنین حرفه‌ایها را «دیگر راهبر» می‌دانست بدین معنی که به لحاظ هنجاری، خود و همکارانشان باید مشتریان یا منافع عمومی را پیش از منافع خودشان قرار دهند. این ویژگی، عنصری مهم در نظارت اجتماعی بر

می‌شوند؟ آیا آنها حرفه‌ایهایی بارتبه مشابه هستند؟ به نظر من چنانکه مطالعات منزلت شغلی نشان می‌دهد مردم تفاوت‌های مهم این انواع را مشخص می‌کنند. نظریه حرفه‌ها به انجام چنین کاری قادر نیست. افرادی در این مسیر مطالعاتی حرکت کرده‌اند، مثلاً اتریونی Etzioni کتابی درباره نیمه حرفه‌ها semiprofessions نوشته است. کلمه نیمه حرفه‌ها اخیراً ابداع شده است و بیانگر درجات حرفه‌هاست (۱۹۶۹). اگرچه پارسونز به درستی نشان داده است که دانش خاص در میان حرفه‌ایها مستلزم میزان غیرقابل کاهشی خویشتن‌داری است، اما او میزان خویشتن‌داری، ساز و کارهای رسمی و غیر رسمی آن یا روابط حرفه‌ای آن را با نظارت‌های اجتماعی و سیاسی بزرگتر مشخص نکرده است. به نظر می‌آید پارسونز بر آن بوده است که بنیان خویشتن‌داری به صورت حرفه‌ای را کاملاً بر درونی نمودن هنجارهای فراگرفته از طریق جامعه‌پذیری حرفه‌ای کارآمد بگذارد. او درباره روابط میان این هنجارهای درونی شده و ساز و کارهای رسمی نظارت که حرفه‌ها و جامعه باید برای کنترل معیارهای آموزش، مجوز دادن و حذف ناشایستگی‌ها و انحراف‌ها برقرار نمایند، مطالعه‌ای انجام نداده است. پارسونز به نحوه عمل ساز و کارهای رسمی و غیر رسمی نظارت اجتماعی نیز توجه نکرده بود. ما می‌دانیم که ساز و کارهای رسمی، به سختی کاربردی، و قابل اجرا هستند و برخی از مکانیسم‌های غیر رسمی، مسائل اجتماعی را به عوض حل کردن، در واقع به کناری پس می‌زنند. (Barber et al. 1973, Barber, 1979, Freidson, 1970b)

یک نظریه پارسونزی رضایت بخش از حرفه‌ها به تمامی این سئوالات درخصوص خویشتن‌داری توجه خواهد نمود. در جامعه تمایز یافته مدرن، کلیه فعالیت‌های تخصصی شده (همچون تجارت و حرفه‌ها) به نتایجی از سود و زیان دست می‌یابند که به طور اساسی بر جامعه بزرگتر تأثیر می‌گذارند و به این دلیل فعالیت‌هایی وجود دارند که تا اندازه‌ای با نظام‌های سیاسی و اجتماعی بزرگتر کنترل می‌شوند. متخصصان و به‌ویژه متخصصان دارای قدرت مثل حرفه‌ایها، ممکن است به حوزه تخصص و اقتدار شایسته‌شان دست پیدا کنند. هر دوی اینها- قلمروهای لازم کنش و اقتدار مشروع باید به عنوان زمینه کنش متقابل میان

متخصصان و بقیه جامعه تعریف شوند. فعالیت‌های خاص فقط برای متخصصان باقی نمی‌ماند. جامعه قدرتی مطلق برای گروه‌های متخصص نمی‌تواند قائل شود، قدرت باید همیشه مسئولانه اعمال شود زیرا بطور مستقیم و غیرمستقیم مورد توجه عموم است. پارسونز اعمال مسئولیت در حرفه‌های مورد تحسین‌اش را به گونه‌ای روشمند مطالعه نکرده بود. انتقادهایی که غالباً در اشاره به بی‌توجهی او به بی‌مسئولیتی اجتماعی حرفه‌ای، شده کاملاً درست است. مثلاً بسیاری از منتقدان می‌گفتند که حرفه پزشکی قدرت بسیار زیادی در تعیین محدوده زمانی پرداخت حق‌الزحمه‌اش اعمال می‌نماید، تنها حرفه مشروعی که بی‌مرز و غیرقومی خدمت می‌کند (Auerbach, 1976) و محققان پزشکی که انسانها مخصوصاً فقرا را بدون گرفتن رضایت آگاهانه آنان، در آزمایش‌هایشان استفاده می‌کنند (Barber et al. 1973).

از آنجا که پارسونز به درستی باور داشت که حرفه‌ها «دیگر رهبر» هستند و چون به گونه‌ای روشمند رفتار عملی حرفه‌ایها را بررسی نکرده بود یا به نتایج پژوهش‌های تجربی دیگران، که ناکارآمدیهای آنان را نشان داده بودند، توجه کافی نکرد، متوجه نشد که یک حرفه‌ای غالباً به خاطر کسب درآمد بیشتر، و آسایش و راحتی، یا به خاطر کسب منزلت بالاتر برای خود، به گونه‌ای ابزاری به تعامل با ارباب رجوع‌ها می‌پردازد. هنگامی که مردم از حرفه‌ایها شکایت می‌کردند یا زمانی که نقادان از جایگزینی تسلط نامشروع حرفه‌ایها بر ارباب رجوع‌هایشان به جای اقتدار مشروع آنها گلایه می‌نمودند، پارسونز نه درباره واقیعت این تسلط نامشروع و نه آنچه ممکن بود مبنای فرهنگی و اجتماعی‌اش باشد مطالعه‌ای انجام نداد. مثلاً بویژه از دهه ۱۹۴۰ به بعد، پژوهشگران پزشکی غالباً به نوعی سردرگمی حاد در میان مجموعه ارزش‌های احتمالاً متضاد، همچون ارزش کشف علمی از یک طرف و ارزش خدمت به بیمار از طرف دیگر دچار بودند. پیش از خروج از کنترل نهادهای سلامت ملی در سال ۱۹۶۶، ارزش علم در مطالعه موضوعات انسانی در مقایسه با ارزش خدمت رسانی به بیمار، غالب بود. جامعه شناسی حرفه‌ها هنوز بر آنچه در کنش‌های متقابل پزشک - بیمار یا حرفه‌ای - ارباب رجوع رخ می‌دهد مطالعه‌ای جدی

و روشمند انجام نداده است تا آنچه را عملاً اتفاق می‌افتد ببینند و بداند رفتار بیشتر ابزاری در میان آنان چگونه است و رفتاری که به صورت بیشتر هنجاری در میان آنان جاری است چه کیفیتی دارد و نیز دریابد چه ترکیبهای متفاوتی از این دو عنصر (ابزاری و هنجاری) در موقعیتهای متفاوت وجود دارند. ما نمی‌دانیم چه مقدار سلطه و چه میزان اقتدار در چه انواعی از کنشهای متقابل حرفه‌ای- ارباب رجوع اعمال می‌شود. درست هنگامی که داده‌های تجربی کمی برای پذیرش فرضیه پارسونز مبنی بر وجود رابطه اقتدار در تعامل میان حرفه‌ای - ارباب رجوع وجود دارد شواهد زیادی برای فرضیه مخالف آن مبنی بر وجود رابطه تحکم در میان آنان مشاهده می‌شود.



### پارسونز به گونه‌ای استثنایی تحلیل‌های جالب توجهی را بر اساس داده‌های تجربی مقایسه‌ای در خصوص ماهیت و سرچشمه‌های نازیسم و فاشیسم نوشت و آموزش داد.

#### همکاری

مسئله همکاری، جنبه دیگری از ساختارها و نظامهای اقتدار، مسئولیت و نظارت در میان حرفه‌ایها است که به تبیین نظری شایسته و تحقیقات تجربی بایسته نیاز دارد. پارسونز همچون لیبرالی جدی، دمکرات و اختیارگرا، همکاری را در هر جایی که وجود داشت الگوی اقتدار و نظارت می‌دانست و تحسین می‌نمود. او همکاری را نه تنها به منزله الگویی در میان خود حرفه‌ایها، بلکه حتی در بین حرفه‌ایها و مشتریان‌شان نیز می‌دید. برای مثال، اگرچه پارسونز در خصوص وجود آنچه «شکاف شایستگی» (gap) (The competence) در میان حرفه‌ای و ارباب رجوع نامیده بود بسیار صریح بود، اما باور داشت که آنها در تعهدی متقابل درگیر هستند که به بهترین شکل با تعامل و همکاری ادامه می‌یابد. با این حال، واقعیت عینی با آنچه پارسونز تصور می‌نمود که به‌طور کامل از هنجار همکاری منتج

خواهد شد تا اندازه‌ای متفاوت است. مثلاً در کاربرد موضوعات انسانی در تحقیقات زیست پزشکی، پزشکان به موضوعاتشان (افراد مورد آزمایش) اطلاعات کامل درباره آزمایش نمی‌دادند و موافقت آنان را، که برای همکاری ضروری است، به دست می‌آوردند (Barber, 1979). به علاوه، پارسونز به این موضوع توجه نکرده بود که در سراسر ساز و کار همکاری، حرفه‌ایها می‌توانند در مقابل مشتریان خود بر منافع شخصی‌شان بیفزایند. برای نمونه، این نکته از قرن هجدهم اشاره می‌شده است که هر قانون اخلاقی پزشکی ابتدا در باب اصول حرفه‌ای است که چگونه پزشکان باید به منافع یکدیگر احترام بگذارند تا اینکه به خدمت بی‌منفعت به بیمارانشان عنایت داشته باشند (Bartant, 1975). علاوه بر این، همکاری در میان حرفه‌ایها ابزار مقاومت در مقابل نظارت‌هایی است که جامعه بزرگتر اعمال می‌کند. همکاری در هر دو صورت رسمی و غیررسمی برای مقابله با اصلاحاتی که غیرحرفه‌ایها از طریق نظام سیاسی اعمال می‌کنند غالباً به صورت بسیار موفقیت‌آمیزی کاربرد داشته است، چنان که در موضوع مشهور پزشکی اجتماعی شده این گونه بوده است. سرانجام همکاری را غالباً حرفه‌ایها ابزاری خاص‌گر او تبعیض‌آمیز می‌دانند و از آن استفاده می‌کنند چنان‌که در طرزعمل همکاری در گروه‌های قومی و اقلیت در مقابل گروه‌های قومی اکثریت به همین گونه بوده است. هاینز و لاومن در مطالعه حقوقدانان شیکاگو، آنان را بر اساس اصل و نسب قومی به دو مجموعه متفاوت از حرفه‌ایها در حرفه حقوق تقسیم می‌کنند (۱۹۸۲). همچون الگوی نظارت و اقتدار سازمانی بوروکراتیک، الگوی همکاری، کارکردها و کارکردهای نامناسب خود را دارد. یک جامعه‌شناسی مناسب حرفه‌ها لازم است تا تمامی نتایج همکاری برای همه گروه‌های درگیر در آن را تجزیه و تحلیل و مطالعه نماید. هم هنجارها و هم منافع در همکاری، که پارسونز تحسین می‌کرد، بیان و از آن منتج می‌شوند.

#### تردید و ریسک (مخاطره‌پذیری)

پارسونز برخلاف اثبات‌گرایی مسلط زمان خود، در آغاز اهمیت زیادی برای عناصر تردید، مخاطره‌پذیری (ریسک)، شانس، جادو و معنا در کنش اجتماعی قائل بود؛ البته او

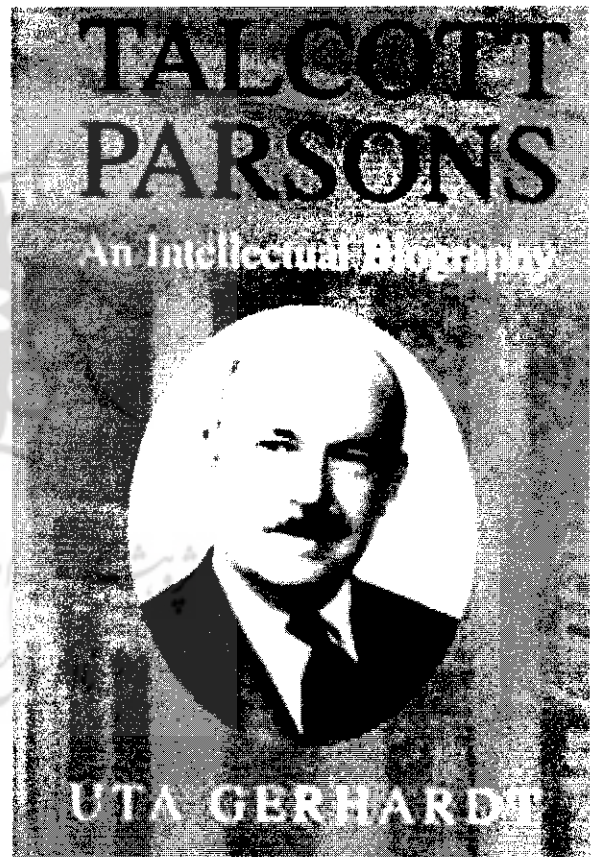
دریافت وبر (Weber) را از تضاد بین این عناصر (die paradoxię der folgen) درک کرده بود. او غالباً از کتاب «مخاطره پذیری، تردید و منفعت» (Risk, Uncertainty and Profit) (1967) اقتصاددان فرانک نایت (Frank Knight) صحبت و به آن اشاره می‌کرد. پارسونز هم در سلسله سخنرانیهایش در هاروارد و هم در کتابش «کارکردهای امور اجرایی» (1938) (The Functions of the Executive) بسیار زیاد تحت تأثیر بحث چستر بارنارد دربارهٔ موضوع مواجههٔ امور اجرایی سازمانهای تجاری بزرگ با تردید بود که شیوه‌ای است که در آن، سازمانهای مذکور به خاطر حوادثی که بر آنها، فقط کنترل نامتقنی دارند هم اعتبار بیشتری می‌گیرند و هم بیشتر سرزنش می‌شوند. نهایتاً پارسونز در بحث خود از علم، مذهب و جادو بر اساس تحلیلها و مدارک انسان‌شناس برانيسلا و مالینوفسکی (Branislaw Malinowski) در مطالعه‌اش بر جزیره‌نشینان تروبریاندا (1922, 1935)، دربارهٔ موضوعات مذکور (تردید، مخاطره‌پذیری، شانس، جادو و معنا) بحث قابل توجهی انجام داد.

علاقهٔ نظری عمومی پارسونز به پدیدهٔ تردید در کنش انسانی، که قصد داشت نخست عملکرد این جنبهٔ بادوام کنش را در پیشهٔ طبابت مشاهده کند، تعجب‌آور نیست (see parsons, 1951, pp. 449-450 & 466-469). او نشان داده بود که علم طب، تنها علمی نیست که عناصر تردید در آن، پاسخهای غیرعقلانی پزشکان و بیمارانشان را ایجاد می‌کند. این قضیه به همان وضوحی که در تئوری مشخص بود در واقعیت نیز مشاهده می‌شد. با این حال، پارسونز به صورت روشمند و متمرکز، مطالعهٔ تجربی جدی‌ای بر ویژگیهای مکان، زمان، چگونگی و میزان تردید در حرفهٔ پزشکی انجام نداد. پارسونز در جای دیگری از کارش، با طرح مفهوم تردید، چشمان ما را به جهان‌های تازه‌ای گشود، اما برای توصیف جزئیات تجربی جهان‌های مزبور کاری انجام نداد. خوشبختانه دانشجوی برجستهٔ او در حوزهٔ جامعه‌شناسی پزشکی، رنه فوکس، کار پژوهشی جالب توجهی دربارهٔ مفهوم تردید در سراسر دورهٔ فعالیت مطالعاتی‌اش انجام داده است او در گزارش طولانی خود در مورد استفاده‌ای که از این مفهوم کرده است (۱۹۸۰)، این گونه توضیح می‌دهد: «تردید، کانون توجه اصلی من از آغاز

کار در حوزهٔ جامعه‌شناسی پزشکی بوده است. اهمیت تردید در حرفهٔ پزشکی مدرن به عنوان مفهومی نظری، پدیده‌ای تجربی، و تجربه‌ای انسانی را نخستین بار استادام، تالکوت پارسونز مرا تحت تأثیر قرار داد.» فوکس که دانشجوی برجسته‌ای بود، مطالعهٔ تجربی خوبی بر روی رفتار محققان پزشکی و بیمارانشان در یکی از بخش‌های بیمارستان پتر بنت بریگهام (Peter Bent Brigham) در بوستون انجام داد جایی که برای نخستین بار جراحی‌هایی برای برداشتن غدهٔ آدرنال انجام شده بود و برای اولین بار داروی کورتیزون برای افزایش پاسخ به درمان دارویی برای نخستین پیوندهای کلیه استفاده شده بود. در این موقعیت بسیار خاص، چنانکه فوکس به‌طور جالبی مطرح می‌کند «تنها در تردید و مرگ تردیدی نبود.» تردید برآستی عنصری اساسی برای این وضعیت بسیار ویژه در شغل پزشکی محسوب می‌شد.

متأسفانه فوکس در کار بعدی خود به بررسی زمینهٔ پیدایش تردید در موقعیت‌های تجربی خاص تمایلی نشان نداده است. او به تعمیم وسیع موقعیت منفردی که از تحقیقات اولیه‌اش منتج شده و در کتاب خود آن را توصیف کرده گرایش داشته است (۱۹۵۹). او و سایرین در حوزهٔ جامعه‌شناسی پزشکی، انواع، درجات، نتایج و منابع تردید را در حرفهٔ پزشکی مشخص نکرده‌اند. به‌طور عملی و تجربی کار مهمی در مطالعهٔ تردید در پیشهٔ طبابت انجام نداده‌اند. نظریهٔ تردید، تنها تبیینی علمی از موقعیت‌های خاص پزشکی ارائه نمی‌دهد بلکه تبیینی ایدئولوژیک را از انواع فعالیت‌های پزشکی بیان می‌دارد. برای مثال، پزشکان الگوهای اقتدار-گرایانه خود بر روی زمینه‌های تردید شدید بی‌دلیل و بی‌پایان که آنها در عمل در موقعیت‌های زیادی با آن زمینه‌ها مواجه نشده‌اند می‌توانند توجیه کنند. پزشکان ممکن است به شجاعت در پذیرش شکست مشهور شده باشند بویژه هنگامی که شجاعت نسبتاً کمی لازم بوده یا حداقل این موضوع به‌صورت تجربی ثابت شده است. اگر همانطور که فوکس می‌گوید پزشکان، «متخصصان مردد» هستند، بنابراین آنها در عمل، به استقلال نامحدودی برای مواجه شدن با این موقعیت‌های مخاطره‌آمیز نیاز دارند، اما استقلال پزشکان غالباً به قیمت از دست رفتن استقلال مرنوسان و بیمارانشان آنها

تمام می‌شود. برای مثال در کار تحقیقاتی یکی از دانشجویان فوکس به نام چارلز باسک (Charles Bask) تردید به صورت کاملاً گسترده‌ای دوباره مورد تأکید قرار گرفته است (۱۹۷۹). باسک در گزارش خود از کارآموزی پزشکان جراح در یک بیمارستان آموزشی مهم، تمکین این کارآموزان را از استادان جراحی توجیه و تصدیق نموده و این توجیه بر اساس این تصور قرار دارد که استادان مزبور اختیار و استقلال کاملی نیاز دارند تا از عهده تردید مداومی برآیند که در حرفه‌شان وجود دارد. باسک می‌گوید هنجار هدایتگر در آموزش پزشک کلینیکی که جراحان برای دانشجویانشان وضع کرده‌اند، چیز



عجیبی نیست «و من را در مورد خبرها و نتایج غیرمنتظره دچار مشکل نمی‌کند.» هنجار مزبور می‌گوید پزشکان کلینیکی از جراحان و اختیار و استقلال مطلق آنان حمایت می‌کند. چنین موضعی یقیناً یک روش معامله با تردید است که احتمالاً همیشه مورد توجه و علاقه بیماران نخواهد بود. به طو کلی در کار هر سه پارسونزی‌ها - خود پارسونز، فوکس و نیز باسک - این تمایل هست که به وجود تردید در پزشکان

در مقایسه با بیماران، بیشتر توجه کنند. چنین تمایلی در یک جامعه‌شناسی پزشکی پارسونزی مناسب‌تر، ضروری نیست. تحقیقات تجربی می‌تواند درجات تردید را برای پزشکان، محققان و بیماران در تشخیص‌های متفاوت امراض، علائم مختلف بیماری‌ها و اقدامات گوناگون درمانی مشخص نماید. احتمالاً هم اکنون بعضی از اطلاعات تجربی مهم را می‌توان از بایگانی‌های پزشکی به دست آورد و داده‌های دیگر را باید جستجو نمود. این اطلاعات تجربی درباره وجود تردید در پیشه پزشکی باید به تمامی گروه‌های مورد مطالعه، از جمله پزشکان و بیماران به صورت مشابهی تخصیص داده شود، احتمالاً در بسیاری موارد از احساس تردید بکاهد و همچنین ارزش‌های استقلال و منافع در میان پزشکان و بیماران را تقریباً متوازن تر کند.

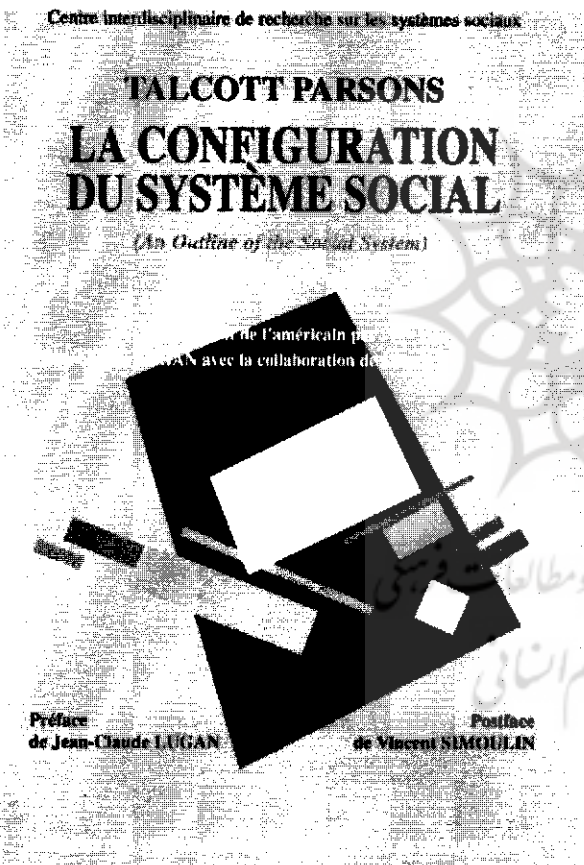
#### اندازه‌گیری و شواهد تجربی

پیش از این بارها به این واقعیت که یکی از دلایل اینکه چرا پارسونز درک نظری خود را از رابطه میان علقه‌ها و ارزش‌ها بیان نمود اشاره کرده‌ام و گفته‌ام که دلیل آن فقدان رابطه تأیید شده آن تئوری با پژوهش‌های تجربی منظم خود او یا دیگران بوده است. این بار علاقه مندم اظهار نظر کلی‌تری درباره درک پارسونز از کارکردهای اندازه‌گیری و شواهد تجربی در علوم اجتماعی ارائه نمایم. این قضیه که بسیاری از منتقدان پارسونز بدون دلیل موجه اظهار داشته‌اند که او رابطه میان تئوری و واقعیت را درک نکرده بود و سازنده صرف نظریه‌های انتزاعی بوده است به هیچ وجه درست نیست، یک مثال برجسته این دیدگاه نادرست را می‌توان در کتاب تخیل جامعه‌شناسی (The Sociological Imagination) سی رایت میلز (C. Wright Mills) یافت. میلز، پارسونز را که مهم‌ترین نمونه در جامعه‌شناسی مدرن، به واسطه «تئوری کلان (Grand Theord) پیوستگی و گسستگی نظریه‌ها» (P.26) مورد انتقاد قرار می‌دهد. در واقع، پارسونز اصولاً درکی عالی از چگونگی تأثیر نظریه بر واقعیت و واقعیت بر نظریه داشت. با این حال، چنانکه قبلاً به دفعات اشاره کرده‌ام، در عمل او غالباً به طور رضایت بخشی بر اساس این درک نظری کار نکرد. این نقص در کار بعدی او بزرگتر شد. خود پارسونز از این نقص آگاه بود اما به طور مؤثری به غلبه بر آن قادر نبود.



نظری علم مهم باشد، نمی‌توان آن را به تنهایی نیز پذیرفت. نظریه آشکارا با کارکردش در سازماندهی شناخت وجودی واقعیت اهمیت می‌یابد و محقق را به سوی مشاهدات جدید و کشف روابط نو و ناشناخته میان واقعیت‌ها هدایت می‌کند. بنابراین تعامل دائمی میان نظریه و تجربه، جوهره علم است.» (Parsons, 1948)

پارسونز می‌دانست که این تعامل دائمی همیشه در یک دوره زمانی کوتاه به خوبی تنظیم نمی‌شود. «در یک دوره تلاش علمی، یکی از این دو جنبه (نظریه و واقعیت) ممکن است جلوتر از دیگری باشد، اما هر دوی آنها برای کل



تلاش مزبور ضروری هستند.» (ibid) او در زندگی‌نامه عقلانی‌اش، دانش عالی و درک منطقی خود را از مسأله واقعیت و نظریه با ارجاع به بحث‌هایی درباره موضوع که کانت، وبر، وایتهد (Whitehead)، شومپتر (Schumpeter)، پارتو (Pareto) و کنانت (Conant) انجام داده بود، نشان داده است.

پارسونز در زندگی‌نامه‌اش در دفاع از خود درخصوص

مثل همه نوایغ او هم محدودیت‌های خودش را داشت. پارسونز خودش را نظریه‌پرداز لا علاج می‌دانست و چنین بود که او غالباً تئوری را بدون کاربرد منظم و مؤثر آن در عمل و بدون توسل به پژوهش‌های تجربی مفصل، می‌پرورد و توسعه می‌داد.

هرچند پارسونز کسی نبود که به‌طور مؤثری حتی به حمله‌ای انتقادی قوی، سریعاً پاسخ دهد یا حمله متقابل کند. او احساس تدافعی کافی درباره انتقادهایی همچون انتقادات میلز داشت و در زندگی‌نامه اخلاقی و عقلانی خود درباره ساخت نظریه نظام اجتماعی: یک تاریخ شخصی (Building Social System Theory: A Personal History) (On (1970) در مورد آگاهی‌اش از رابطه میان نظریه و واقعیت و کاربرد رابطه مذکور به اندازه قابل توجهی بحث کرده است. فرانسوا بوریکار (Francois Bourricaud) جامعه‌شناس برجسته فرانسوی در شرح عالی، نو و تحسین بر انگیزش از کار پارسونز، احساس کرده به دفاع از پارسونز در خصوص این موضوع مجبور است، همانطور که جامعه‌شناس آمریکایی هری جانسون (Herry M. Johnson) یکی از دانشجویان برجسته پارسونز، در پیشگفتاری که بر ترجمه انگلیسی کتاب بوریکار (جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز (The Sociology Of Talcott Parsons) (1981) نوشت، دست به چنین کاری زده است.

پارسونز در مقابل تجربه‌گرایی شدید دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در علوم اجتماعی، در آغاز به پیروی از عبارت الگوهای مفهومی (Coceptual Schemes) هندرسن (L. J. Henderson) بر اهمیت نظریه، پافشاری می‌کرد (1947 Barber, 1970, conant). او از مطالعات دوره جوانی خود در مورد ایده‌های کانت (Kant)، چشم‌انداز کارکردهای نظریه ساخت‌گرا را، خیلی پیش از آنکه این نظریه به‌طور بسیار وسیعی پذیرفته شود، اقتباس کرده بود، اما برخلاف برخی از ساخت‌گرایان جدیدتر، در مورد دیدگاهش که امروز به‌طور بسیار کلی «ساخت اجتماعی واقعیت» (The social Construction of Reality) نامیده شده است، مطلق‌گرا نبود. او در اظهار نظری بسیار مهم اینگونه بیان کرده است:

«به لحاظ استراتژیک، در عین حال که ممکن است عنصر

موضوع تحقیقات تجربی، به تلاش‌های گوناگونش در پژوهش‌های تجربی از جمله مشاهداتش در حوزه رفتار پزشکی در دهه ۱۹۳۰ و همکاری‌اش در دهه ۱۹۵۰ با همقطاراتش، ساموئل استوفر (Samuel Stouffer) و فلورانس کلاکهان (Florence Kluckhohn) از حوزه روابط اجتماعی دانشگاه هاروارد (Harvard Department of Social Relations) در یک مطالعه تجربی درباره جنیش اجتماعی در میان پسران دبیرستانی در بوستون اشاره کرده است. او در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با گروهی از همکارانش، در مطالعه‌ای تجربی درباره دانشگاه امریکایی (American university) همکاری کرد، تحقیقی



### منافع و ارزش‌ها همیشه در

واقعیت به هم وابسته هستند.

### علوم اجتماعی هم به اندازه

گیری‌های بسیار بهتری از آنچه

تاکنون در مورد منافع، ارزش‌ها یا

هنجارها انجام شده است و هم به

مطالعه تجربی بیشتری درباره

ترکیب‌های منافع و ارزش‌ها و در

موقعیت‌ها و سرچشمه‌ها و

مقاصد آنها نیاز دارد.

که به چاپ کتابی با همکاری جerald پلات (Gerald Platt) منتهی شد (۱۹۷۳). همچنین او می‌توانست تا اندازه‌ای با مطالعه کردن و نیز به خاطر همکاری با همقطاران متخصصش در هاروارد، درباره انواع زیادی از واقعیت‌های تجربی، تاریخی، انسان‌شناختی و معاصر درباره جوامع بسیار متفاوت به سابقه طولانی‌ترش در مورد فعالیت‌های تجربی اشاره نماید. پارسونز به گونه‌ای استثنایی تحلیل‌های جانب توجهی را بر اساس داده‌های تجربی مقایسه‌ای در خصوص ماهیت و سرچشمه‌های نازیسم و فاشیسم نوشت و آموزش داد (۱۹۵۴).

علاوه بر این، همچون مثال‌هایی که در اوائل این مقاله ارائه داده‌ام و دیگران نیز اشاره کرده‌اند، به نظر می‌آید پارسونز اختیاری در این مقوله نداشته است و این موضوع در فعالیت‌های کاری‌اش پیش‌تر می‌رفته، بیشتر مصداق می‌یافته است به خاطر اینکه به گونه‌ای دائمی و منظم با

جمع‌آوری واقعیت‌هایی از طریق تحقیقات تجربی زیاد، تحت تأثیر بوده است. او به علت علاقه نظری‌اش، در ذهن خود، به مقوله اندازه‌گیری و پژوهش تجربی کمتر توجه نموده است، اما روشن است که اصولاً این موضوع، مشکل خاصی ایجاد نمی‌کند و در واقع به بیکره کاملاً پارسونزی از تحقیقات تجربی نیازی نیست.

### نتیجه: کنش متقابل و وابستگی متقابل منافع و

#### ارزش‌ها

معمولاً در علوم اجتماعی حداقل دو دسته قضایای مسلم برای تحلیل رفتار اجتماعی به‌طور اعم و حرفه‌ها به‌طور اخص وجود دارند. در دسته نخست قضایا گفته می‌شود که ارزش‌ها و هنجارهایی که نفوذ زیادی بر رفتار دارند همیشه در کنش متقابل با عناصر عقلانی، فایده‌گرا و سودمند هستند. در دسته دوم، فقط عقلانیت (یا غیر عقلانی بودن)، محاسبه سود، روابط فایده‌گر او راهبردهای تعیین‌کننده رفتار بیان می‌شود. این موضع نه تنها در بسیاری از قرائت‌های متعدد متأخر از مارکسیسم غالب است بلکه در علم اقتصاد و در بیشتر آنچه در جامعه‌شناسی، نظریه مبادله نامیده شده نیز متداول است. در جایی که تحلیل‌گران دارنده موضع مزبور از هنجارها، ارزش‌ها، یا عناصر نهادی نمی‌توانند اجتناب کنند، گرایش دارند با شیوه‌ای منظم، عقلانی و ناشی از منافع ترکیب شوند. با وجود انحراف پارسونز از این موضوع چند بعدی، جامعه‌شناسی پارسونزی در جایگاه مهمی قرار گرفته است. این موضعی است که علوم اجتماعی باید از آنها رو به جلو حرکت کند. منافع و ارزش‌ها همیشه در واقعیت به هم وابسته هستند. علوم اجتماعی هم به اندازه‌گیری‌های بسیار بهتری از آنچه تاکنون در مورد منافع، ارزش‌ها یا هنجارها انجام شده است و هم به مطالعه تجربی بیشتری درباره ترکیب‌های منافع و ارزش‌ها و در موقعیت‌ها و سرچشمه‌ها و مقاصد آنها نیاز دارد. جامعه‌شناسی حرفه‌ها و به‌طور کلی علوم اجتماعی می‌توانند به خوبی از این برداشت استفاده کنند برای طرح همزمان و متداخل آنچه هم‌اکنون نظریه‌ها و بیکره‌های کاملاً متفاوت دانش به نظر می‌آیند. هنگامی که با هم مطرح شوند بیکره قابل توجهی از دانش که فعلاً در اختیار داریم زیر بنایی عالی در افزایش تلاش‌مان برای توسعه تسلط‌مان بر دنیای اجتماعی است.